



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۳ جون ۲۰۲۰

حمید انوری

"یک سینه سخن دارم..."

یادداشت ضروری: این مضمون سال پار به جواب محترم "داؤد موسی" نوشته شده بود، اما نظر به بعضی ملحوظات؛ از نشر آن در همان زمان خودداری گردید، اما اینک که آن ملحوظات رفع گردیده است، به نشر آن اقدام گردید. آن عده هموطنان ما که علاقمند باشند موضوعات سال پار را در مورد زنده یاد احمدظاهر دنبال کنند، به قسمت راست صفحه مراجعه نموده و روی لینک ها کلیک نمایند.

حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی چه زیبا سروده است :

من بی دل و دستارم در خانه خمارم

یک سینه سخن دارم هین شرح دهم یا نه

من نیز نمی دانم، یک سینه سخن خود شرح دهم، یا نه؟

بر آن بودم که "یک سینه سخن" خود را از دل بیرون کرده و بینه به بینه شرح دهم، ولی نشد که تقاضای چند بزرگوار را نادیده بگیرم، پس چار ناچار، این یک سینه سخن خود را برای فعلاً در قفس سینه زندانی می سازم .

امروز اما آن سینه سخن را، شرح می دهم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

آن بزرگواران اما به خوبی درک نموده اند که قضیه قتل "احمد ظاهر"، مانند چهل سال پسین، در هاله از ابهام مستور خواهد ماند و ره به جایی نخواهد برد و به منزله آب در هاوان کوبیدن و زیره به کرمان بردن است، پس

فعلاً از خیر آن میگذریم، به فحوای اینکه: **"نه قاضی ام، نه مدرس، نه محتسب، نه فقیه."**

ولی و اما و مگر چند نکته ای شاید باریکتر از مو را نباید ناگفته گذاشت و گذشت و با احترام عمیقی که به شخصیت و قلم جناب محترم "داؤد موسی" دارم، عاجزانه در حد سواد اندک خود، آن چند نکته را بصورت بسیار مختصر بر می شمارم.

۱- شرح واقعات گذشته در خصوص واقعه قتل احمدظاهر، از نظر این کمترین، هیچ ارتباطی به تاریخ نمی تواند داشته باشد، بلکه تعقیب یک واقعه جنائی است.

آن نقل قول را که از حافظه نه چندان خوب خود و بدون ذکر منبع و مأخذ آورده بودم؛ فقط بدین علت بود که بنده فرصت کافی نداشتم تا گوگل را گز و پل میکردم و از طرف دیگر اطمینان نداشتم که آن مطلب را در اینترنت خوانده بودم یا در کدام نشریه چاپی و از سوی دیگر آرزو نداشتم نویسنده توانا و خوش قلم، محترم "داؤد موسی"، را در انتظار بگذارم.

اصل آن مطلب با ذکر منبع و نویسنده آن:

"...اما جمعی دیگر از آشنایان احمدظاهر بدین باورند که محبوب الله درین ماموریت از سوی دستگاه حاکم با استفاده از تعارف شخصی به شکل ماهرانه و تاسف باری اغفال شده و تازه وقتی به کنه مساله پی برده است که دیگر نقطه یی برای بازگشت وجود نداشته است..." - رازق مامون- احمدظاهر چگونه ترور شد- گزارش نامه افغانستان همین مطالب در چندین سایت اینترنتی مختلف نیز درج است.

اینکه محبوب الله بعد از رسیدن به کنه مطلب، نادم بوده است یا خیر، البته در نوشته بالا نیامده بوده است، اما این کمبود از حافظه من بوده است؛ هرچند از همین نوشته بالا هرکس به نحوی برداشت خودش را خواهد داشت. من اما در تائید و یا تردید آن هیچ سخنی از خود نیآورده بودم و اکنون هم نمی آورم. قضاوت را می سپاریم به هموطنان خوب خود، همانگونه که من صاحب قضاوت خود هستم و جناب "داؤد موسی"، صاحب قضاوت خود اند. جناب داؤد موسی مینگارند: "... به عقیده من یک انسان در چند حالت خود را به دست خود به چنین یک تهله ای می اندازد. یکی اینکه احمق یا بدتر از آن دیوانه باشد. دوم اینکه در حال سکر شدید باشد. سوم هم احياناً اگر تحت یک فشار بسیار شدید وجدانی قرار بگیرد..."، خدمت عاجزانه عرض شود اینکه من تحت هیچگونه فشار وجدانی نبوده و نیستم، اینکه شما در مورد این کمترین کدام حالت بیان شده ای خود را مدار اعتبار قرار داده اید، برمیگردد به همان دو حالت نخست، با درنظر داشت اینکه از نظر من دیوانه نسبت به احمق برتری دارد.

"محکمه صحرائی" هم در کار نیست، من هم :

" نه قاضی ام، نه مدرس، نه معتصب، نه فقیه مرا چه کار که منع شرابخواره کنم"

اینکه چرا حکومت وقت یک راننده نشه را که سبب قتل یک انسان گردید، محکمه نکرد و...؛ پای استدلال شما در مورد، با عرض معذرت که سخت چوبین است، بگذاریم.

هیچ قاتل ای خوش به رضا به قتل اعتراف نمی کند و هیچ کس نمی گوید "دوغ من ترش است"، هرچند من دوغ ترش را بیشتر می پسندم.

۲- اینکه زنده یاد "داکتر ظاهر" فقط یکبار ازدواج کرده بودند و احمدظاهر و آصف ظاهر برادران سکه بوده اند و نه اندر، باز هم به "محکمه صحرائی" ارتباطی ندارد، واقعاً هم که از گپ، گپ میخیزد، یک دوست عزیز چنین

گفت و من در حالیکه به اندر و اندر بازی هیچ اعتقادی ندارم، آنرا تذکر دادم که در همین جا از آن ادعای خود صمیمانه معذرت می خواهم. روح رفتگان ما شاد و یادشان گرامی باد و از جناب "داؤد موسی" هم سپاسگزارم.

۳- در مورد اینکه جسد زنده یاد احمدظاهر را از پروان مستقیماً به منزل قبله گاه شان انتقال داده اند، با اصراری که جناب "داؤد موسی" با پیشکش نمودن سه شاهد دارند، در حالیکه ادعا های همسر و خواهر احمدظاهر را ناشنیده می انگارم، قبول می کنم، اما **چرا و چگونه**، همچنان در جای خود باقی می مانند.

۴- از معلومات جامع جناب "داؤد موسی" در مورد علامات تحریر و املا و انشاء و...، دو دنیا تشکر، اگر علاماتی در نوشته های کج و معوج این کمترین به غلط آمده اند، تقصیر البتّه که از کم سوادى این فقیر سراپا تقصیر است، و اما بر میگردیم به همان نکته باریک که جناب "داؤد موسی" بر آن انگشت گذاشته اند. ایشان می نویسند:

"... علامت دیگری که کمتر رواج دارد عبارت [...] میباشد که توسط نویسنده به منظور توضیح در یک مطلب مغلق یا ادخال نظر خودش در نقل قول دیگران بکار می رود. آوردن مطلب اخیر درین نوشته نه به منظور اظهار فضل، بلکه برای این بود که جناب انوری صاحب در نوشته اخیر شان، مطلب ذیل را از قول یا کدام نوشته آقای اسیر به این شکل آورده بودند: "... احمد ظاهر به رحمت ایزدی پیوست، یا پیوستش دادند «اگر فراموش نشده باشد» ... به قلم آورده شد" [مشکلی که من در مورد تبصره روی این طرز العمل داشتم اینست که جناب شان مطلب مورد نظر را با (")] آغاز و با (")] ختم نموده بودند. (در پی دی اف مضمون محترم "داؤد موسی" این علامت چنین تغییر شکل داده است (")]، در حالیکه اصل آن چنین بوده است (")] - ح. انوری) - که بدون اعتناء به قاعده - از اختلاقی از قول آقای اسیر و خود آقای انوری نمایندگی می نماید. اگر تمام آنچه جناب انوری صاحب درین مورد نوشته اند نقل قول از آقای اسیر بوده، باید همه آن بشمول "اگر فراموش نشده باشد" بین ناخنک ها یا "....." گرفته میشد. معکوساً انوری صاحب باید برای تفهیم به "همچومنان" این طور می نوشتند: "احمد ظاهر به رحمت ایزدی پیوست یا پیوستش دادند [اگر فراموش نشده باشد]..... تا بین کلام جناب اسیر صاحب و خود انوری صاحب تفریق بعمل می آمد..."

اگر استفاده از این علامت [...] در ادبیات دری ناجائز و غلط است، باز هم بر میگردد بر کم سوادى این هیچمدان، اما قابل یادآوری است که من در همان نوشته مد نظر و قبل از آغاز نقل قول، چنین تذکر داده بودم:

ایشان در نیشته منتشره مورخ ۳۰ جون ۲۰۱۹ خویش تحت عنوان "مرگ نابهنگام احمد ظاهر"، پاراگراف اخیر چنین می نویسند:

از نظر این کمترین با همین سواد اندک، تذکر فوق خود میرساند که آنچه به تعقیب می آید، کاملاً نقل قولی است از یک نویسنده دیگر و از همین رو همه را در بین این علامت [...])، حال یا درست و یا غلط، آورده بودم و در اخیر نقل قول هم آورده بودم که (تأکید ها در نقل قول بالا از این قلم است.)، به گمان من همین جمله هم میرساند که آنچه در فوق آمده است، بصورت کُل، یک نقل قول است.

اینهم همان پاراگراف مورد نظر محترم و گرامی جناب "داؤد موسی" از قلم بزرگوار محترم "نسیم اسیر":

]"... احمد ظاهر به رحمت حق پیوست، یا پیوستش دادند، مظنه ها و گمان های فراوان در باره عاملین این حادثه سر زبان ها ادامه داشت. بعد از مدت کوتاهی از سوگواری، یک روز آقای محبوب الله با دو جوان «برای من ناشناس» در حالیکه توان قدم برداشتن نداشت و او را از دو طرف کمک می کردند، برای اخذ تکت سفر به امریکا مراجعه کرد، ظاهراً کوچکترین علامت جراحت و شکستگی در اثر تصادم در سرا پای وجودش دیده نمی شد اما فشار روحی شدید چنان آزارش میداد که توان سخن زدن و قدم برداشتن به کلی از او صلب شده بود تکت، با معلومات لازمه برایش داده شد، یعنی در شرایطی که جوانانی به سن و سال او هر روز از سرک ها و منازل زیر نام تلاشی به جبهات جنگ با «اشرار»؟ فرستاده می شدند، پاچا صاحب محبوب الله با پاسپورت خدمت وزارت خارجه «اگر فراموش نشده باشد» و یا پاسپورت جدیداً صادر شده از قوماندانی امنیه کابل با ویزه امریکا قانوناً از طریق لندن به امریکا سفر کرد. اینست خاطره بی که بعد از چهل سال به قلم آورده شد."

باز هم لازم به تذکر است که نظر به کم سوادی این کمترین، چون در پاراگراف نقل قول شده فوق از نیشته محترم "نسیم اسیر" گرانقدر، چند بار از علامات «...»، استفاده شده بود، نخواستم تا خدای ناخواسته مغالطه ای صورت گیرد و از علامت "..."، استفاده نموده و همه را بصورت کُل در بین این قوسین [...] آوردم، حال اگر از نقطه نظر علامت گذاری ها اشتباه بوده است، با سپاس از جناب "داؤد موسی"، امیدوارم با بزرگواری خود بر من ببخشایند، در آینده متوجه نازکی مطلب خواهم بود، واقعاً هم از گپ، گپ می خیزد.

اگر جناب "داؤد موسی" اندک فرصتی می داشتند و مضمون محترم "نسیم اسیر" را باز کرده و مطالعه می کردند، شاید گپ به درازا نمی کشید و غلط فهمی رخ نمی داد، اما کمبود وقت واقعاً بعضاً سبب ایجاد مشکل میگردد. از اینها که بگذریم، آیا معقول و پسندیده است که جهت دفاع از یک دوست، که "محبوب الله پاچا" بوده باشد، یک هموطن را احمق و دیوانه و یا نشه و خمار خطاب کرد؟!]

بگذریم از اینکه چرا و به کدام دلیل و یا دلایل، این کمترین "تحت فشار بسیار شدید و جدانی" قرار گرفته باشم، من فقط یکبار با محبوب الله پاچا، گذرا در شمال کلیفرنیا سر خوردم و یکبار هم با زنده یاد احمدظاهر در کابل زیبا. یکبار دیگر همان پاراگراف نیشته محترم "داؤد موسی" را اینجا آورده و ته و بالا میکنم:

":... به عقیده من یک انسان در چند حالت خود را به دست خود به چنین یک تهلکه ای می اندازد. یکی اینکه احمق یا بدتر از آن دیوانه باشد. دوم اینکه در حال سکر شدید باشد. سوم هم احياناً اگر تحت یک فشار بسیار شدید وجدانی قرار بگیرد..."

نمی دانم جناب "داؤد موسی" را چه سخنی خوش خورد و چه پیش آمد که درد کف پا را از شقیقه خواستند بگیرند و چون دلایل منطقی در مورد مردود شمردن قتل احمدظاهر نداشتند، لاجرم باید از یکجائی چاره درد حاصله میکردند، که کردند.

و اما باز هم می گویم و می نویسم که خون احمدظاهر، به هدر نرفته است و همانگونه که یخن ترون ها و امین ها و امثال شانرا گرفت، یک روزی هم یخن "محبوب الله پاچا" ها را خواهد گرفت.

احمدظاهر در اثر خیانت نزدیک ترین دوست خود به قتلگاه کشانیده شد و نامردانه کشته شد و این یک حقیقت انکار ناپذیر است.

احمدظاهر را نامردانه کُشتند و چه زود آن خون، دامنِ حفیظِ الله امین، عبدالله امین، اسدالله امین و سید داؤد ترون را گرفت، دامن محبوبِ الله را هم دیر یا زود گرفتگی است، بگذار افرادی به دوستی چنان دوستِ نادوستِ خائن، بیالند و داد و فریاد راه اندازند که گشته شدن احمدظاهر نه یک توطئه، بلکه یک حادثه بود. حق و حقیقت روزی برملا می شود و شرمساری به آنانی باقی می ماند که سخت تلاش کرده اند، حقیقت را پرده پوشی کنند. بگذار ما را دیوانه و احمق و خمار و نشه خطاب کنند، آنگاه که پای استدلال لنگید، یگانه راه گریز همین است و همین خواهد بود.

سپید گل سرخ، یک گل نصرانی

ما را ز سر بریده می ترسانی

ما گرز سر بریده می ترسیدیم

در محفل عاشقان نمی رقصیدیم

در محفل عاشقان خوشا رقصیدن

دامن ز بساط عافیت برچیدن

در دست سر بریده خود بردن

در یک یک کوچه، کوچه ها گردیدن

هرجا که نگاه می کنم خونین است

از خون پرنده ای گلی رنگین است

در ماتم گل پرنده می موید و گل

از داغ دل پرنده داغ آجین است